

شعارهایی تو خالی بود که با تغییر چند کلمه می توانست به شعارهای (نا)مناسب برای کشورهای هند، مصر، برزیل یا هر کشور دیگری تبدیل شود. حزب توده با تمام وجود اسطوره استالینیستی را که برای پیشبرد منافع آنها بسیار مفید بود، پذیرفته بود که هماهنگ با منافع پرولتاریای جهان، استراتژی جهانی اتحاد شوروی باید مقدم بر مسائل و تاکتیک‌ها و استراتژی‌های داخلی سایر احزاب کمونیست باشد. از این رو هنگامی که ایرانیان مستقیماً در مقابل شرکت نفت انگلیس و دولت انگلستان ایستاده بودند، حزب توده بیشتر مشتاق حمله به آمریکا - خصم اصلی شوروی - بود. حزب توده بخصوص کوشش موفق مصدق برای ملی کردن تمامی ذخائر نفتی ایران را توطئه‌ای امپریالیستی علیه شوروی می دانست که هنوز مدعی امتیاز نفت شمال بود. بدین سان حزب توده بارد سیاست ملی کردن و پیشنهاد مبارزه برای لغو قرارداد ۱۳۱۲ همه را - جز اعضا و کسانی که حزب را جاسوس شوروی می دانستند - حیرت زده کرد. بنابراین از اینکه «این پیرمرد کودن که ۵۰ سال به منافع امپریالیسم خدمت کرده بود»^۱ ابتکار عمل را از حزب توده گرفته بود، به سختی ناخشنود بودند. ضمناً ترکیبی از ارزش‌های استبدادی جدید و سنن استبدادی ایرانی، دموکراسی را از درون حزب ریشه کن کرده بود... بالاخره «گفته می شد که در این دوره شوروی و انگلیس در مورد خارج نگاه داشتن خاورمیانه از حوزه نفوذ آمریکا به توافق ضمنی رسیده بودند. نزدیکی بعضی از مهمترین مخالفان محافظه کار مصدق با حزب توده و رهبری آن، که مصدق برای توصیفشان واژه توده نفتی را به کار می برد، مؤید این فرضیه [قطعی؟] می باشد.^۲ نویسنده (کاتوزیان) در توضیح این قسمت از تحلیل خود نتیجه گیری می کند که «گذشته از مشی خصمانه انگلیس، شوروی، حزب توده و محافظه کاران ایرانی نسبت به نهضت، آنچه درستی چنین فرضی را در این مورد (برخلاف مورد رزم آرا) تأیید می کند، این واقعیت [ها] است که: الف - در سال اول امریکائی‌ها از پشتیبانی انگلیس خودداری کردند... ب - شوروی و حزب توده مصدق را عامل آمریکا می دانستند. پ - شوروی به دلایل

۱- نشریه تعلیماتی مخفی، شماره ۱۲.

۲- اقتصاد سیاسی ایران، جلد دوم، تلخیص از صص ۴۳ تا ۴۵.

استراتژیک و بدون توجه به پیامدهای آن برای مردم ایران، از میان رژیم‌هایی که احتمال مستقر شدن را داشتند، آن را که وابستگی کمتری به حمایت امریکا داشت، ترجیح می‌داد. تا حدی، به همین دلیل بود که در دهه ۱۳۳۰ از در مخالفت با مصدق درآمد لیکن با شاه کنار آمد؛ و در دهه ۱۳۴۰ نیز با امینی به مخالفت برخاست لیکن با شاه به توافق رسید.^۱ در حالی که با توجه به زمان، نه آن مخالفت‌ها درست بود و نه آن توافق‌ها. حرکت‌های خصمانه شوروی، به هنگام تشکیل دادگاه لاهه نیز در پی این استراتژی بود.

۱۸۶- خنجر از پشت

عمق مخالفت شوروی و حزب توده با دکتر مصدق روشن گردید و معلوم شد اعتراض کشور سوسیالیست شوروی تا قبل از مسافرت مصدق به لاهه، تعمدی، بی‌جا، بی‌موقع، برای تضعیف مصدق و در جهت حفظ مصالح انگلستان بوده است. اگر شوروی حداقلی از حسن نیت را دارا بود، صبر می‌کرد تا مصدق از لاهه برگردد، بعد اعتراض (به حق یا به ناحق) خود را می‌نمود. موقعیت آنچنان خطیر و باریک بود که حتی جناح انگلیسی مجلس شورای ملی و اقلیت آن به رهبری جمال امامی (بزرگترین خصم پارلمانی مصدق) تصمیم گرفتند تا زمانی که مصدق در لاهه است، از هرگونه مخالفت با او دست بردارند و انصافاً - و به ظاهر - هیچ‌گونه تخطی از قول و قرار خویش نکردند. یعنی آیا اعمال دولت شوروی سوسیالیستی و حامی زحمتکشان جهان نسبت به نشانه ملیت ایرانی باید از جمال امامی خصمانه‌تر باشد؟! آن وقت کیانوری می‌گوید اسناد حمایت شوروی از مصدق را در دست دارد. کجاست این اسناد؟ «در فاصله یک ماه، سه بار شوروی‌ها پیغام دادند» که چرا نسبت به مصدق کم‌لطفی می‌شود! سند این پیغام‌ها در کدام پرونده ضبط است؟ چرا اسناد را رو نمی‌کنند تا مخالفان نظریات کیانوری خجالت بکشند؟!

چون قبل از عزیمت به هلند زمان مناسبی برای پاسخگویی به اعتراض شوروی نبود و مصدق نمی‌خواست با جواب به شوروی جنجال بیشتری وسیله آن کشور به راه بیفتد، علی‌العجاله دست نگه داشت و پاسخ لازم را موکول به مراجعت از لاهه کرد. اما در کارشکنی روس‌ها که بر ضد انقلاب ایران می‌شد، به حق دست استعمار انگلیس را می‌دید، و حتی دربارهٔ نخریدن نفت ملی از طرف کشورهای سوسیالیستی در همان زمان گفت «دولت انگلستان ... نخواهد گذاشت که حتی دول اروپای شرقی هم قطره‌ای نفت از ما خریداری کنند»^۱ خواب شومی که به زودی تأویل شد.

به هر حال این حرکت نامساعد شوروی چه ناشی از چارچوب ایدئولوژی بوده باشد، چه مربوط به دشمنی با امریکا و چه در پایهٔ سازش در جهت هدف‌های منطقه‌ای انگلستان، به خنجری تعریف شد که شوروی از پشت بر مصدق وارد آورد.

شوروی‌ها معمولاً نظرات خود در ایران را از طریق نشریات حزب توده اعلام می‌کردند. اما در ۱۳۳۱ رأساً به کاری اقدام کردند که به منزلهٔ خنجر از پشت زدن به دولت مصدق بود. مسئله، ادامهٔ کمک‌های نظامی امریکا به ایران بود. بسیاری از ناسیونالیست‌ها [ملّیون] خواهان قطع این کمک‌ها بودند. اما مصدق، وزارت خارجهٔ امریکا را ترغیب کرد تا با حذف آما و اگرهای کنگره برای ادامهٔ این کمک‌ها، آنها را ادامه دهد. شوروی با یادداشت شدیداللحنی به این اقدام مصدق حمله کرد؛ یادداشتی که در آن بطور ضمنی ایران را تهدید کرده بود. با این یادداشت بار دیگر مردم ایران یکپارچه و متحد شدند و این برای حزب توده بزرگترین شکست بعد از سال ۱۳۲۵ [وقایع آذربایجان] بود. طلوع نوشت «یادداشت شوروی‌ها خنجری بود که از پشت به مصدق وارد می‌شد و یادآور حملهٔ موسولینی به فرانسه در ۱۹۴۱ بود»^۲

۱- کارنامه مصدق و حزب توده، دفتر دوم، انتشارات مزدک، ص ۲۲۱.

۲- روزنامه طلوع، ۴ خرداد ۱۳۳۱، ناسیونالیسم در ایران، ص ۲۸۱.

بعد از حمله ائتلافی حزب توده و حرکاتی که زیر پوشش صلح‌خواهی انجام می‌گرفت و خنثی شد «اعضای جبهه ملی خاصه خلیل ملکی که زمانی عضو حزب توده بود، مورد حمله قرار گرفتند. حالا دیگر در خطا بودن سیاست شوروی در قبال مصدق تردیدی وجود ندارد»^۱ در پی سیاست‌های مخرب شوروی علیه نهضت ملی ایران بود که ریچارد کاتم به درستی نتیجه می‌گیرد «غرب باید بسی سپاسگزار این تاکتیک‌های شوروی باشد»^۲ حدود یک دهه قبل از کاتم، محقق دیگری ضمن ارزیابی قدرت انگلستان در زمان ملی‌شدن نفت ایران نوشت «تمام علائم و نشانه‌ها به سود این کشور بود... بریتانیا از قدرت تشخیص خوب، نیروی قابل توجه نظامی و قدرت فراوان اقتصادی برخوردار بود و حمایت ممالک بزرگ و سازمان‌های بین‌المللی را در اختیار داشت. در این میان، حتی شوروی نیز انگشتی علیه او بلند نکرد»^۳

۱۸۷- در زمان تشکیل دادگاه

پیروزی عظیم دکتر مصدق در دادگاه بین‌المللی لاهه، ارمغان بس گرانبهایی برای ملت ایران به همراه داشت که در دل این مردم به عنوان نقطه عطفی در تاریخ دآوری‌های بین‌المللی ثبت شده و یکی از بزرگترین نشانه‌های غرور و افتخار فرد ایرانیان میهن‌دوست، و شایستگی بر حق رهبران نهضت ملی ایران است. وقتی اراده پولادینی برای بُرد در نبرد، با عشق و ایمان و صداقت برای خدمت به مردم گره بخورد، نتیجه جز پیروزی نخواهد بود. تا جایی که حقانیت ملت ایران مطرح بود، قاضی انگلیسی طرف دعوا، در نهایت شرافت حرفه‌ای - و نه سیاست دولتی - فضای بین‌المللی قضاوت را به سوی حقوق مشروع ایرانیان جلب کرد. آرنولد مک نیر^۴ با رأی سنجیده خود، تحسین محافل قضائی و سیاسی جهان را ذخیره سراسر زندگی خویش ساخت. او رأی داده بود

۱- ناسیونالیسم در ایران، ص ۲۸۰.

۲- منبع پیشین، ص ۲۸۱.

۳- الول ساتن، نفت ایران، ترجمه دکتر رضا رییس طوسی، مؤسسه انتشارات صابرین، ۱۳۷۲، ص ۳۲۷.

4 - Arnold Mc NIR.

که دیوان بین‌المللی لاهه برای رسیدگی به دعوا میان یک دولت و یک شرکت خصوصی (هر قدر آن شرکت از مجموع این قبیل کشورها قوی‌تر باشد) صلاحیت ندارد، و این علی‌رغم علاقه وافر دولت انگلستان بود. دکتر مصدق درباره لرد مک نیز گفته است «هنوز مردان با تقوا که به هیچ قیمتی نمی‌توان آنها را خرید وجود دارد. آن قاضی نامدار انگلیسی هم از این‌گونه مردان است»^۱

منظور ما از این بحث، طرح مجدد کسب افتخار در دیوان لاهه نیست، که صرفاً مقایسه‌ای است بین امثال قاضی انگلیسی با آنها که به ضرر ایران رأی دادند و یا با غیبت عمدی خود عملاً در حکم دسته‌آخر محسوب گردیدند. عمل اینها پس از ۴۱ سال چنان در وجدانیات ما ثبت و ضبط است که هنوز نامشان به نیکی یاد نمی‌شود. آقای ماکالوتسکی قاضی شوروی در دادگاه لاهه ناگهان و بطور اتفاقی مریض می‌شود و از شرکت در جلسات خودداری می‌ورزد. شاید ماکالوتسکی تمارض کرده بود، ولی قطعاً غیبت او با جریان اعتراض شوروی به دولت ایران - قبل از عزیمت هیئت ایرانی به لاهه - ارتباط داشت. همین یک رأی او می‌توانست دشمنی‌های قبلی شوروی را از دل ایرانیان بزدايد و جای آن رأی بی‌تأثیر، تخم محبت و الفت بکارد. با این حال کیانوری باز هم از حمایت دولت شوروی نسبت به حکومت ملی صحبت می‌کند و نه تنها از یک نامه، که از سه نامه شوروی برای پشتیبانی حزب از مصدق سخن می‌گوید. اولاً اگر شوروی در این باره نامه‌ای نوشته باشد، مگر حزب جرئت می‌کرد آن را ندید بگیرد و پشت گوش بیندازد؟ ثانیاً به فرض محال که چنین باشد با هزار اما و اگر نوشته شده‌اند. ثالثاً اگر این نامه‌ها واقعاً نوشته شده باشند و متون آن شرایط غیرقابل قبولی ندارند، چرا حزب توده نسبت به انتشار آن تعلل می‌ورزد؟

۱۸۸- ماجرای کشتی رزماری

در ایامی که مصدق و هیئت همراه در دادگاه لاهه سخت مشغول یک جنگ

۱- دکتر غلامحسین مصدق، در کنار پدرم: مصدق، خاطرات، ویرایش و تنظیم از سرهنگ غلامرضا نجاتی، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ص ۱۱۱.

تمام عیار حقوقی بودند، یک کشتی کوچک نفتکش عازم بندر معشور در ایران بود. کمپانی ایتالیائی «اپیم»^۱ خواستار خرید نفت ایران شد و یک کشتی کوچک به نام رُزماری اجاره کرد و طبق قرار و مدار با ایران پنهانی برای نفتگیری به طرف آبهای خلیج فارس می آمد تا از شر دریابندان انگلیسی در امان باشد. ولی جاسوسان انگلیسی موضوع را به دولت انگلستان خبر دادند. وقتی انگلستان از مراجعه به شرکت اپیم مأیوس شد و دست خالی برگشت، به سراغ صاحب کشتی رفت. صاحب کشتی راضی شد و به کاپیتان رُزماری تلگراف کرد که به جای بندر معشور در کویت بارگیری کند. چون کشتی در اجاره شرکت اپیم بود و صاحب کشتی نمی توانست آن را در یک زمان به دو جا اجاره دهد، کاپیتان رُزماری اعتنا نکرد و تلگراف صاحب کشتی را جعلی انگاشت. رُزماری در میان شور و شغف ایرانیان ۹۰۰ تن نفت بارگیری کرد و عازم ایتالیا شد. اما رُزماری توسط هواپیماهای انگلیسی به بندر عدن هدایت گردید. دادگاه مستعمراتی عدن به نفع انگلستان رأی داد و نفت رُزماری فروخته (مصادره) شد و به ایتالیا نرسید. در واقع این عمل، یک دزدی دریایی بود. مدیر شرکت اپیم به تهران آمد و شکایت کرد که جریان کامل آن در جرائد تیرماه ۱۳۳۱ تهران درج شده است. در چنین وضعیتی رادیومسکو تفسیر کاملاً واژگونه‌ای از داستان کشتی رُزماری ارائه کرد. روزنامه کیهان، تفسیر رادیومسکو را در آغاز جریان به این شرح گزارش داد:

نفتکش رُزماری با تحریک امریکائی‌ها هزار تن نفت از بندر معشور بارگیری کرد و به طرف ایتالیا رهسپار بود که انگلیسی‌ها این کشتی را در بندر عدن به توقیف واداشتند. قرار بود این نفت در ایتالیا تصفیه شده و به یک کمپانی سوئیسی که از دست‌نشانندگان انحصارات امریکا است فروخته شود. امریکائیان که از مدت‌ها قبل برای تحکیم موقعیت خود و قطع نفوذ انگلیسی‌ها در کشورهای خاور نزدیک شروع به کار کرده‌اند خواستند بدین وسیله در سدّی که انگلیسی‌ها برای خارج نشدن نفت ایران بسته‌اند،

رخنه و تزلزل وارد آوردند تا بعدها انحصارات نفت امریکا و کمپانی های نفت امریکا از نفت ایران استفاده نمایند. بطوری که جرائد ایتالیا شرح داده اند این تضاد بین دو کشور علنی شده و اگر نفتکش رزماری اتکائی به انحصارات نداشت، نمی توانست به چنین عملی اقدام کند.^۱

این خبر سراپا ساختگی و مغرضانه است. چه اگر انحصارهای نفتی امریکا می خواستند نفت ایران را بخرند:

۱ - قطعاً از کشتی های ۱۰ هزار تنی یا بزرگتر استفاده می کردند نه یک کشتی کوچک هزار تنی. ۲ - بدون ترس از دزدان دریایی انگلیس وارد آب های خلیج فارس می شدند، نه پنهانی. ۳ - دادگاه عدن نیز قدرت توقیف آن را نداشت. حقیقت آن است که دولت و انحصارات نفتی امریکا حتی از فروش نفت ایران جلوگیری می کردند. شرکت ایتالیائی اپیم یک خریدار مستقل بود که با ایران قرارداد جداگانه ای به دور از حوزه انحصارات نفتی بسته بود. از همه مهمتر قیمت نفتی که اپیم پرداخته بود، کلاً بر ۸ هزار لیره بالغ می شد. امریکائی ها با آن قدرت عظیم دریاداری و بازرگانی آیا ۹۰۰ تن نفت را به قیمت ۸۰۰۰ لیره خریداری می کردند که دست آخر هم سر و کارشان با دادگاه انگلیسی عدن بیفتد؟ کوچکی این معامله و نداشتن نفتکش دلیل قاطع بردست نداشتن انحصارهای نفتی است. ولی شوروی اصرار دارد که در پشت نهضت ملی نفت ایران، امریکا نشسته است! رهنمودی که رهبری حزب توده از شوروی گرفت و وفادارانه به تعمیم آن همت گماشت.

۱۸۹ - پس از مراجعت از لاهه

هیئت ایرانی روز سه شنبه ۳ تیر ۱۳۳۱ از هلند برگشت. مصدق پس از انجام امور فوری و ضروری، به پاسخ یادداشت اعتراض آمیز شوروی پرداخت. دهم تیرماه باقر کاظمی با سادچیکف سفیر شوروی دیدار کرد و جواب دولت ایران را در این ملاقات

که بیش از ۱۰ دقیقه طول نکشید، تسلیم او نمود. در این جوابیه ابتدا نامه‌ای که مصدق به هندرسن نوشته بود و ایران کمک‌های امریکا را بدون هیچ‌گونه تعهدی پذیرفته بود نقل شده بود (رجوع فرمایید به مبحث ۱۸۴) که بقیه آن به شرح زیر است:

... و از مطالعه کامل آن معلوم می‌شود که دولت ایران هیچ‌گونه تعهدی جز آنچه دول عضو سازمان ملل متحد و من جمله دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی قبول نموده و خود را ملزم به رعایت آن می‌دانند ننموده و بنابراین موردی برای تصوری که دولت شوروی در این باب نموده‌اند وجود ندارد.

بیانات آقای بوشهری وزیر راه و سخنگوی سابق دولت نیز عیناً از فرار زیر بوده است. در تاریخ ۲۸ اسفند ماه ۱۳۳۰ چنین گفته‌اند: «موافقت نموده که به هیتی از افسران امریکائی اجازه دهند موقتاً تحت شروط فعلی در ایران باقی بمانند تا دولتین، وقت کافی برای مشورت با یکدیگر راجع به آتیة هیئت مزبور داشته باشند و طبق تصمیم هیئت وزیران مقرر گردید در مورد پرداخت حقوق و سایر مزایای هیئت مزبور تا زمانی که تکلیف آنها معین نگردیده، مطابق قانون اول آبان ۱۳۲۲ عمل شود» و در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۱ مطابق ۲۷ آوریل که به آن اشاره شد چنین اظهار داشته‌اند «قبلاً هم گفتم کارشناسان نظامی کماکان به خدمت خود ادامه خواهند داد تا دولت تصمیم بعدی خود را اتخاذ کند»

از بیانات فوق به خوبی معلوم می‌شود که تصورات و استنتاجاتی که در یادداشت فوق‌الذکر راجع به ارتش ایران و مطلب مندرجه در یادداشت مرقوم فرموده‌اند، به هیچ‌وجه اساس و مبنائی ندارد. دولت شاهنشاهی هیچ‌گاه اقدامی که مخالف عهدنامه مودت ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ باشد به عمل نیاورده و دولت آقای دکتر مصدق هیچ‌وقت جز سیاست بی‌طرفی سیاسی را تعقیب نکرده است و امیدوار است روابط دوستانه همجواری که خوشبختانه بین دولتین ایران و جماهیر شوروی سوسیالیستی وجود دارد

روزبه روز مُشیدتر و مستحکم‌تر گردد.^۱

پاسخ ایران به شوروی بهترین نمودار سیاست خارجی مستقل دولت دکتر مصدق می‌باشد.^۲

مصطفی شاعیان چپ مستقل و آگاه که در سال ۱۳۵۴ در خیابان استخر تهران کشته شد، می‌نویسد «مصدق قرنطینه نفتی انحصارات نفتی را شکست. مصدق برای شکستن قرنطینه انحصارات ... نخست قیمت نفت ایران را شکست. بدین سان که به میزان ۳۰ درصد کمتر از بهای جهانی نفت برای آن قیمت گذاشت ... ژاپن از ایران نفت خرید. لیکن شرکت نفت انگلیسی - هلندی رویال دچ شل ۲۰ درصد از بهای نفت خویش در ژاپن کاست ... که سودی نداد. چه، ایران ۵۰ درصد بها کاهش داد و به هر حال خرید نفت ایران برای ژاپن سودآورتر بود. در این هنگام ناگهان سیاست شوروی نیز خود را به درون کشاکش افکند. ۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۲ خبرگزاری‌ها آگهی آمدن شوروی به بازار نفتی ژاپن را پراکندند.»^۳

۱- کیهان، مورخ ۱۱ تیر ۱۳۳۱.

۲- منابع فصل «شوروی و دادگاه لاهه» اغلب با استفاده از کتاب کارنامه مصدق و حزب توده، دفتر دوم، انتشارات مزدک فراهم گردید.

۳- مصطفی شاعیان، چند نگاه ستابزده، نشر انقلاب ۱۳۵۳، صص ۲۱۸ تا ۲۲۲.

فصل پنجم

حزب زحمتکشان ملت ایران

۱۹۰- تأسیس، بودجه و برخورد عقاید و آرا

متأسفانه کیانوری از مخالفان، در یک بخش یا دو بخش صحبت نکرده است تا ما بتوانیم از تکرار خودداری کنیم. او نسبت به آنها در بخش و بندهای مختلف اظهار نظر نموده و ما اجباراً خوانندگان گرامی را گرفتار تکرار مکررات ساخته‌ایم. او یک اتهام را با کلمات و شکل‌های گوناگون در سراسر خاطرات خود مطرح کرده است و ما هم بنا داریم حتی المقدور هیچ‌یک از مدعیات او را بدون پاسخ نگذاریم.

اولاً - صفحه ۲۲۷ در بخشی تحت عنوان «بقائی، ملکی و حزب زحمتکشان» کیانوری می‌گوید «پس از تشکیل جبهه ملی در سال ۱۳۲۸ حزب زحمتکشان ملت ایران اولین حزب متشکلی بود که به وجود آمد و در حوادث دوران نهضت ملی نقش مخرب بازی کرد!» آیا نقش مخرب حزب زحمتکشان می‌تواند به اندازه کوهی از تخریب‌های چندین ساله حزب توده باشد؟ کیانوری عمداً نقش حزب زحمتکشان را بسیار بزرگتر از آنچه بعداً شد نشان می‌دهد تا شاید دسیسه‌های حزب توده را که مستقیماً موجودیت ما را هدف گرفته بود، کمی کمرنگ‌تر سازد. از این گذشته، نقش مخرب حزب زحمتکشان علیه چه گروه و حزبی و سیاسی بود؟ در واقع نقش مخرب از آن

بقائی بود که آن هم بعد از تیر ۱۳۳۱ خود را نشان داد. ولی کیانوری این نقش را نه تنها به تمام دوران نهضت ملی، که به سال‌های پیش از آن نیز تسری می‌دهد. او در کمال بی‌انصافی و لجajت، همسو با این جریان، خلیل ملکی را هم شریک جرائم بقائی می‌داند.

ثانیاً - کیانوری ادامه می‌دهد «رهبر این حزب دکتر مظفر بقائی کرمانی بود که به اتفاق خلیل ملکی و گروه او حزب فوق را در اواسط سال ۱۳۲۹ تشکیل داد» و به این ترتیب در هیجان طولانی تر کردن نقش مخرب حزب زحمتکشان، حدود ۸ ماه به تاریخ تأسیس این حزب می‌افزاید؛ در صورتی که حزب زحمتکشان در اواخر اردیبهشت ۱۳۳۰ تشکیل شد. گمان می‌رود این مورد ناشی از سهواً القلم جلال آل احمد در کتاب روشنفکران باشد. آل احمد سهواً تاریخ تشکیل حزب زحمتکشان را «اواسط ۱۳۲۹» ذکر کرده است.^۱ آری، در این تاریخ، نقش بقائی بخصوص ملکی بسیار ویرانگر بود! زیرا سلسله مقالات برخوردار عقاید و آرا که نقش گسترده‌ای در افشای ماهیت بیگانه سالار حزب توده داشت، حول و حوش همین تاریخ منتشر می‌شد. حزب توده به عنوان حزبی تشکیلاتی، وارداتی، ضوابطی پولادین (استالین!) و با شیوه‌ای منحصر به فرد لگام کشیده، جولان می‌داد. برخوردار عقاید و آرا برای ادعای لمن الملکی حزب توده واقعاً «مخرب» بود. ملکی در برخوردار عقاید و آرا به جوانان پاک نهاد این مملکت می‌آموخت که گول عرض و طول این تشکیلات وسیع و پر زرق و برق را نخورند، پشت حزب توده به ملت ایران نیست. به پول و قدرت یک کشور غریبه است که با جنبش سراسری این مردم، همدلی ندارد؛ سهل است که دشمنی هم می‌ورزد. اولین مقاله برخوردار عقاید و آرا در شماره ۳۰۸ روزنامه شاهد مورخ پنجشنبه ۱۲ بهمن ۱۳۲۹ و آخرینش در شماره ۳۶۴ به تاریخ دوشنبه دوم اردیبهشت ۱۳۳۰ در همان روزنامه منتشر گردید. پنج روز بعد یعنی شنبه هفتم اردیبهشت یک اطلاعیه در شاهد چاپ شد که خاتمه این سلسله مقالات و چاپ مستقل آن را به صورت کتاب اعلام کرده بود.

ملکی تصمیم داشت در ادامه آن مقالات، مطالب مفصلی راجع به آثار مخرب استالینیسیم در شوروی و احزاب کمونیست جهان منتشر سازد. اما با اوجگیری نهضت ملی از آن صرفنظر کرد و علاوه بر یک مقدمه طولانی، چند مقاله دیگر درباره جریانات مهمتر سیاسی روز ایران تهیه نمود و بر مجموعه مذکور افزود که به صورت کتاب برخورد عقاید و آرا درآمد. استقبال از این مقالات، بسیار وسیع و کم نظیر بود. تمام افراد و گروه‌های سیاسی، اعم از چپ و راست و ملی و مذهبی (حتی اعضای حزب توده که به دستور رهبران حزب با صراحت و شدت از خواندنش ممنوع شده بودند) با ولع خاصی آن را می‌خواندند و دست به دست می‌گرداندند. به همین جهت و در همان زمان چندبار تجدید چاپ شد (و امیدواریم چاپ جدید آن به زودی تقدیم علاقه‌مندان گردد^۱)

ثالثاً - کیانوری در دنباله همان مطلب ادعا می‌کند «بودجه این حزب را همانطور که مفصلاً بحث خواهیم کرد او ما هم مفصلاً جواب خواهیم داد: ع.ب | توسط سفارت امریکا پرداخت می‌شد» البته از نظر کیانوری کمک یک سفارتخانه خارجی به یک حزب، عیب بزرگی است. ولی اگر همین نوع یا انواع دیگر کمک‌ها را با مبلغ و طول مدتی بیشتر (یا حتی به عنوان پول توجیبی) از طرف چندین سفارتخانه خارجی متعلق به کشورهای بلوک شرق (سابق) به یک حزب دیگر بنمایند، واجد هیچ‌گونه شرمندگی نیست بلکه باعث افتخار هم هست! قطعاً کیانوری اسناد محکمی هم در مورد کمک سفارت امریکا به حزب بقائی در دست دارد. در این صورت چرا معطل است و رو نمی‌کند؟ کیانوری تصور می‌کند همه احزاب، نسخه بدل حزب توده هستند. در گمان او نمی‌گنجد که حزبی بتواند بدون کمک خارجیان روی پای خود بایستد و همه را با حزب توده قیاس می‌کند. راستی، فقط بودجه کادر حقوق‌بگیر حزب توده چقدر بود و از کجا تأمین می‌شد؟! چه اشکالی دارد که کیانوری یکبار هم شده، بیلان مالی حزب

۱- مجموعه مقالات برخورد عقاید و آرا به کوشش ارجمند دکتر همایون کاتوزیان و دکتر امیر پیشداد (با همکاری این جانب) توسط نشر مرکز تجدید چاپ شد و در ۱۵ تیر ۱۳۷۴ به بازار آمد ولی ظرف کمتر پنج ماه نایاب گردید.

توده را در دوره ۳۲ - ۱۳۲۰ اعلام کند؟ واقعیت این است که دکتر بقائی دست کم تا اواسط تابستان ۱۳۳۱ یک دینار از خارجیان پول نگرفت. محض اطلاع کیانوری عرض می شود که ایرانیان، بخصوص از ناحیه بازاریان (بیشتر برای مبارزه با حزب توده) آنقدر پول در اختیار بقائی می گذاشتند که احتیاجی به کمک بیگانگان پیدا نکند، و تا قبل از جدائی از نهضت، پیدا هم نکرد.

۱۹۱- بخش چماقداری

کیانوری در صفحه ۲۲۸ می گوید حزب زحمتکشان از دو بخش تشکیل شده بود: «بخش روشنفکری ... و بخش چماقداری و چاقوکش ها» و بدین ترتیب - و با توجه به مجموعه اظهارات خود - زیرکانه دست ملکی را در بخش دوم می گذارد.

ما از این دو بخش متمایز در حزب زحمتکشان، ضمن مقاله ای در یادنامه خلیل ملکی به تفصیل بحث کرده ایم و همچنین علل همکاری ملکی با بقائی را شرح داده ایم.^۱ گروه ملکی، چه اعضای انشعابی از حزب توده، چه آنها که بعد به حزب زحمتکشان پیوستند و بعد مجموعاً حزب نیروی سوم را تشکیل دادند، کوچکترین اطلاعی از تصمیمات پنهانی و عملیات آشکار «حوزه اختصاصی چاقوکشان» نداشتند. فقط وقتی حوادثی روی می داد و معلوم می شد که دست بعضی از افراد حزب زحمتکشان در کار بوده است، نتایج عملی مذاکرات مخفی در اطاقی در بسته و تصمیمات و متخذه را حدس می زدند؛ بدون اینکه از منشاء، چگونگی تصمیم، افراد شرکت کننده در اتخاذ تصمیم و نحوه ابلاغ دستورات به چاقوکشان بویی برده باشند. تنها، می شنیدند که عده ای از حزب زحمتکشان در فلان حادثه چنین و چنان کرده اند. این حوادث باعث می شد که بعضاً بطور خصوصی نسبت به این حرکات که «سبب بدنامی حزب ما می شود» شدیداً به دکتر بقائی اعتراض کنند. دو سه بار نگارنده خود شاهد این گونه اعتراض ها از جانب شخص خلیل ملکی بوده ام.

۱- یادنامه خلیل ملکی «به بهانه نقل چند خاطره ...» ص ۱۰۱.

ملکی به واقع از این امور اطلاع نداشت و روحش از این گونه کارها منزجر بود. او تا این اندازه از کلیات اطلاع داشت که «بعضی ها جوانی می کنند و آبروی حزب را می برند، در یک مبارزه جدی مشت و لگد معنی ندارد» و هرگز گمان نمی کنم از ماجراجویی هایی که در آن مقاله [به بهانه نقل چند خاطره ...] نوشتم تا آخر عمر هم آگاهی درستی می داشت.^۱

و پاسخ بقائی در مقابل این اعتراضات همیشه این بود «تا حزب توده چاقوکش هایش را به جان ما می اندازد، ما احتیاج به این بر و بچه ها داریم» در قسمت اول گفته بقائی واقعیتی وجود دارد که علت العلل چماقداری است. این واقعیت عبارت از منشاء چماقداری می باشد که حزب توده مبتکر نوین آن در ایران بوده است. اگر فرضاً سلیمان میرزا اسکندری از آدمکشی های حزب توده آگاه بود، خلیل ملکی نیز از امور خصوصی دکتر بقائی در چاقوکشی ها اطلاع داشت!

۱۹۲- بستگی ها و وابستگی های دکتر بقائی

در صفحه ۲۲۸ خاطرات، کیانوری می گوید:

وابستگی بقائی خیلی قدیمی تر [از سال ۱۳۲۹] است. او نه تنها تشکیل دهنده حزب دموکرات قوام در کرمان بود، بلکه بلافاصله به دستور قوام از کرمان به عنوان نماینده مجلس پانزدهم انتخاب شد. قوام بدون اطمینان از وابستگی او فرد جوانی مانند او را به مجلس نمی فرستاد. گردانندگان درجه اول حزب دموکرات قوام معمولاً وابستگان به امریکا بودند، مانند خسرو قشقائی که در فارس حزب دموکرات را به وجود آورد و با امریکائی ها رابطه داشت. در دوران رزم آرا که وابستگی اش به انگلیسی ها زیانزد همه بود، به علت مخالفت فوق العاده شدید بقائی با او نقش امریکائی بقائی روشن بود و این نقش در جریان ۳۰ تیر ۱۳۳۱ بطور

۱- عبدالله برهان «زیر پرده گلریز شب و ... میراث خلیل ملکی» نگاه نو، شماره ۱۸، بهمن و اسفند ۱۳۷۲،

قطع مسلم شد.

حقاً که کیانوری با این تحلیل‌های عمیق و استدلال‌ات، دست فلاسفه قدیم یونان را از پشت بسته است! او دنیا را به هم می‌ریزد تا ثابت کند بقائی از سال‌ها قبل از ۳۰ تیر امریکائی بوده است. اگر این اظهارات کیانوری را اصل بگیریم که گردانندگان درجه اول حزب دموکرات قوام «معمولاً» امریکائی بودند، چگونه باید تکلیف و نقش گرداننده تشکیلات کل قوام یعنی مظفر فیروز را که بکلی گم شده است، روشن ساخت؟! کیانوری فراموش می‌کند که از مظفر فیروز، دومین شخصیت حزب دموکرات بعد از قوام و مسئول واقعی تمام ارگان‌های آن، یک بت ساخته و او را مبارزی راستین و ضدامریکائی خالص وانمود کرده است.

تمام این مدعیات، حرف‌هایی است بدون مأخذ و منطق. وقتی کسی از نظر کیانوری و اساساً طبق فرهنگ حزب توده خائن باشد، از بدو تولد، حتی در جنین مادرش خیانتکار بوده و پدر و مادر و دوستان دوره دبستان او هم خیانت‌پیشه‌اند. واقعیت چیست و دکتر بقائی کیست؟!

دکتر بقائی جوان نبود، حدود چهل سال سن داشت؛ استاد دانشگاه تهران بود؛ پسر میراشهاب و برادرزاده آقاخان کرمانی از اندیشه‌وران رستاخیز مشروطیت و صاحب کتاب ایران بود؛ و «در سال ۱۳۲۳ به صورت مأمور از دانشگاه تهران به ریاست فرهنگ کرمان منصوب شد و تا سال ۱۳۲۴ ریاست فرهنگ کرمان را به عهده داشت»^۱ هم سابقه خودش، هم حسن شهرت پدر و عمویش و هم ریاست فرهنگ او که با درستکاری و دلسوزی و فعالیت همراه بود، سبب معروفیت و محبوبیت وی گردید. ما خود در جهات منفی دکتر بقائی گفتنی‌های بسیار داریم ولی این دلیل نمی‌شود که یکجا او رانفی کنیم و جهات مثبت او را ندیده بگیریم و مانند کیانوری به قضاوت اشخاص بنشینیم. درست است که عضویت بقائی در حزب دموکرات قوام در انتخاب نمایندگی او به مجلس پانزدهم تأثیر اندکی داشت، ولی خود بقائی یکسره بی‌خاصیت و گمنام و

۱- دکتر مظفر بقائی، در پیشگاه تاریخ، چه کسی منحرف شد، دکتر مصدق یا دکتر بقائی، مقدمه، بدون شماره صفحه و بی‌شناسنامه.

ضدایرانی نبود. آنچه به انتخاب بقائی از کرمان مربوط می‌شود این است که قوام با او مخالفتی نداشت، اما نفوذ غیرقابل انکار او سبب شد که با آرای واقعی مردم کرمان به مجلس راه یابد. وقتی به وکالت دوره پانزدهم رسید، به علت تعهدی که اکثر نمایندگان آن دوره نسبت به قوام داشتند (و بعد مانند بقائی خود را از آن تعهد آزاد کردند) تا حادثه ۱۵ بهمن، بقائی در ردیف وکلای اکثریت می‌نشست. از آن پس به صف اقلیت مشهور آن زمان پیوست و با شجاعت و به عنوان یک سخنران فوق‌العاده و قوی پای در مسند مبارزات سیاسی گذاشت و الحق در صحنه سیاست آن روز ایران خوش درخشید و دستاوردهای زیادی داشت. آیا کیانوری توجه دارد اختناق و حشتناک این مملکت که به علت حادثه ۱۵ بهمن بر سراسر شهرهای ایران حاکم بود و خود کیانوری یکی از مسببین اصلی آن جو ترور و استبداد بود چگونه شکسته شد و فضای آزادی تا آنجا گشوده شد که حزب توده توانست سازمان‌های پوششی خود را یکی بعد از دیگری به وجود آورد؟ درست است که رزم آرا به حزب توده در مقابل شاه میدان داد و تقویتش کرد. ولی علت اصلی پر و بال گرفتن مجدد حزب توده، محیط مساعدی بود که بر اثر استیضاح همین «بقائی امریکائی»! و مکی و حائری‌زاده از دولت ساعد به وجود آمده بود.

اگر بقائی در آن موقع جنم آزادیخواهی نداشت هرگز وکالت توده‌ای‌های متهم در حادثه ۱۵ بهمن را قبول نمی‌کرد. بقائی مانند اکثریت مردم، دست رهبران حزب توده را در این جریان نمی‌دید و آنها را بی‌گناه می‌دانست. آن زمان خبر نداشتند که شخص کیانوری آن حادثه را آفریده است. کیانوری و حزب توده باید بی‌نهایت سپاسگزار بقائی و اقلیت مجلس پانزدهم باشند؛ اگر نباشند، بسیا حق ناشناسند. در آن روزگار دل شیر می‌خواست که نماینده‌ای به هیئت حاکمه ایران بالاتر از گل بگوید و مهمتر از آن، دولت و رییس مقتدر ستاد ارتش را به خاطر یکی از متهمان سوء قصد ۱۵ بهمن یعنی بازداشت و تبعید آیت‌الله کاشانی در منجنیق استیضاح بگذارد. ایران در آن مقطع مدیون این استیضاح پر سر و صداست. حال از نظر کیانوری، بقائی یا نقش بازی می‌کرد، یا برای کسب و جاهت بود و یا اعتقاد قلبی داشت، در آن زمان مصدر

خدمت برجسته‌ای گردید.

مطلب آخر در این مبحث این است که اگر کیانوری انتخاب بقائی از کرمان را به حساب تشکیل شعبه حزب دموکرات قوام می‌داند و این را عیب بزرگ بقائی توصیف می‌کند، خوب باید به یاد داشته باشد که قبل از آن دوره، یعنی در دوره چهاردهم، حداقل ایرج اسکندری و دکتر رضا رادمنش رفقای ۴۰ ساله او بنا به توصیه قوام السلطنه امریکائی از ساری و لاهیجان انتخاب شدند. لاهیجان حوزه نفوذ بلافصل قوام بود و با مقامات محلی شوروی ارتباطات بسیار نزدیکی برقرار کرده بود. بنا به شیوه اتهامات کیانوری، قطعاً و مسلماً اسکندری و رادمنش امریکائی بودند. ولی نگارنده شائبه چنین اتهامی را هرگز وارد نمی‌داند. دکتر مرتضی یزدی نیز از تهران کاندیدا شد. طرفداران قوام به او رأی دادند و به این جهت دکتر یزدی در انتخابات دوره چهاردهم، دوبرابر سایر کاندیداهای حزب توده در تهران رأی آورد و اگر آن زمان قوام نخست‌وزیر بود قطعاً یزدی به مجلس راه پیدا می‌کرد. از نظر حزب توده افسوس که سهیلی نخست‌وزیر شده بود. بنابراین، دکتر یزدی هم - طبق طبقه‌بندی سیاسی کیانوری - عامل امریکا بود. دکتر رادمنش فقید نیز که «با هزار من سریش» به او «نمی‌چسبد» در فلسفه اشراق و منطق جدلی کیانوری، سر از سازمان‌های اطلاعاتی امریکا در می‌آورد و بدین وسیله عاقبت به خیر می‌شود! اصولاً کدام یک از نمایندگان حزب توده در دوره ۱۴ با حمایت علنی نیروهای شوروی به مجلس راه پیدا نکردند؟ فقط سهم حمایت آنها از پیشه‌وری به قدری علنی و مفتضح بود که اعتبارنامه‌اش رد شد؛ و ایکاش این یکی هم پذیرفته می‌گردید تا شاید از وقایع بعدی جلوگیری می‌شد.

۱۹۳- علل همکاری خلیل ملکی با دکتر بقائی

کیانوری در صفحه ۲۳۲ خاطرات می‌گوید «خلیل ملکی با وجودی که می‌دانست که بقائی کیست، آگاهانه همکاری با او را شروع کرد... حداقل می‌دانست که بقائی تشکیل‌دهنده حزب دموکرات قوام در کرمان بوده است. او نمی‌توانسته که نداند. آل احمد نمی‌دانست، آن‌بچه‌های دیگری نمی‌دانستند، ولی خلیل ملکی حتماً می‌دانست»

اولاً - چون کیانوری (مانند احسان طبری) می‌داند که جلال آل احمد مورد لطف جمهوری اسلامی است، با زرنگی خاصی یک امتیاز مثبت به حساب او واریز می‌کند و در چند جا دیگر نیز چاپلوسانه از کنار او می‌گذرد و زیاد به پای جلال نمی‌پیچد. در حالی که او در کتاب روشنفکران از هیچ نکته‌ای که حزب توده از زمان انشعاب به ناحق علیه انشعابیون روا داشته، فروگذار نکرده، فصاحت کار، ناجوانمردی و کینه‌توزی خونین رهبران حزب بر ضد انشعابی‌ها را یک‌یک بر شمرده است.

ثانیاً - نه تنها خلیل ملکی، بلکه کلیه اعضای حزب زحمتکشان، حتی اکثر بچه‌های رده پائین سازمان جوانان به خوبی از تمام سوابق دکتر بقائی اطلاع داشتند. اما آنها هم مثل شعاری که کیانوری سر داده «اشخاص را در تحولشان» نگاه می‌کردند. این شعار محتوای جالبی دارد. افسوس کیانوری تا زمانی به آن پایبند است که مسئله دوستانش، خودی‌ها و آنها که مورد مدح او قرار دارند مطرح می‌باشد. در غیر این صورت شعار مذکور به کلی توخالی و فاقد ارزش می‌شود. خلیل ملکی بطور اصولی به این شعار دلچسب اعتقاد داشت. چرا که دکتر بقائی فرضاً اگر آن بوده که کیانوری نموده، اما در این زمان فردی ملی و ممتاز بوده، کلامش به دل شنوندگان انبوهش می‌نشسته و بر وجهتش افزوده می‌شد. هر کس اساساً با قدرها - بخصوص که نظامی هم باشد - بجنگد طرف توجه واقع می‌شود. شروع همکاری با شاهد، هم به عنوان نفس عمل، هم به عنوان استفاده از تریبونی برای آن مبارزات، نه تنها ناپسند نبود، بلکه این همقدمی و همقلمی از فرائض ملی محسوب می‌گشت. ملکی در اعتلای انفجاری مبارزات نفت نباید ساکت می‌نشست. اگر او در این پهنه دورانساز به سهم خود کاری نمی‌کرد، گناه بود و امروز کیانوری حق داشت ملکی را به علت کنار کشیدن از گود مبارزات به سختی ملامت کند. در این صورت خلیل ملکی از کجا باید شروع می‌کرد؟ از احزاب محافظه کار دست‌راستی، یا مجدداً از حزب بی‌افتخار توده، و یا از سازمانی که تشکیل دهنده آن کسی بود که بعد از دکتر مصدق دومین شخصیت ملی و اجتماعی را داشت؟ اگر دیگران به جای ملکی بودند، در آن موقعیت حساس و محدود، به شرط اینکه دل در گرو دوستی ملکی و ملت می‌داشتند، چه انتخابی می‌کردند؟ در واقع دکتر

بقائی تا حدود انقلاب ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که او را خریدند یا بهتر، خود را فروخت (و چه ارزان و بی خاصیت) نه با امریکا رابطه آنچنانی داشت، نه با تشکیل حزب دموکرات قوام در کرمان به انحراف کشیده شد و نه غیر از فداکاری ملی سودایی در سر می‌پروراند. منتها چون بقائی به غایت جاه طلب بود، وقتی به موفقیت ممتاز و جاهت عمومی رسید، عنان اختیار از کف داد و به اصطلاح، شب‌ها که می‌خواستید، پاهایش به طرف کاخ نخست‌وزیری دراز بود. او واله و شیدای مقام نخست‌وزیری بود و برای رسیدن به این شغل، مرتکب هر حرکت ناشایستی شد و حتی با دربار از طرفی، و حزب توده و دیگر مخالفان دولت ملی از طرف دیگر، وارد معاملات کثیف سیاسی شد. ولی نه به شغل مورد علاقه‌اش دست یافت، نه توانست شاه را به مدت طولانی برای خود حفظ کند و نه وجاهتی را که با آن زحمت به دست آورده بود توانست نگه‌دارد. از آن پس، تنها شهرتی که برای او باقی ماند سابقه یک جنایت ضدملی و شرکت در کشتن سرلشکر فقید افشار طوس بود. معاریف برگشتگان از نهضت ملی، لااقل دستشان به خون کسی آغشته نگردید.

۱۹۴- ماهیت اعضای حزب دموکرات قوام

کیانوری خسرو قشقائی و طبعاً ناصرخان و ایل قشقائی را از کسانی می‌داند که به علت تشکیل حزب دموکرات قوام در منطقه خود، با امریکائی‌ها رابطه داشتند. اینها با امریکا رابطه داشتند، اما نه به علت و از راه تشکیل شعبه حزب دموکرات قوام در استان فارس. ایل قشقائی ماهیت پیچیده‌ای داشت: در زمان صولت‌الدوله و قبل از آن دارای گرایش‌های ضدانگلیسی بارز می‌بود. بدیهی است استعمار، مردان قوی و مؤثر، گروه‌های کارساز و بخصوص ایلات بزرگ را راحت نمی‌گذارد و همواره در این مملکت و سایر کشورهای جنوب در صدد جلب همکاری آنها و متقابلاً حمایت از ایشان بوده است. ولی قشقائی‌ها هرچه بودند و بعداً شدند، در مدت سه سال دوران نهضت ملی ایران صادقانه و صمیمانه به خدمت جنبش عمومی ایرانیان درآمدند و ناصرخان و خسروخان نسبت به دکتر مصدق علائق و دوستی‌های خالصانه‌ای داشتند.

دکتر مارک گازیوروسکی محقق برجسته آمریکائی در تهران به نگارنده گفت گرچه دوره سه ساله همکاری برادران قشقائی با دکتر مصدق و نهضت ملی مورد تأیید است، اما گفته می‌شود اسنادی وجود دارد که رابطه آنها را با بعضی محافل و سازمان‌های اطلاعاتی امریکا ثابت می‌کند.^۱ در این صورت و با توجه به سوابقی که کیانوری از قشقائی‌ها به دست می‌دهد، چطور شد که با تصمیم هیئت اجرائیه پنج نفری حزب توده بعد از کودتای ۲۸ مرداد (که کیانوری نیز یکی از اعضای مؤثر آن بود) خسرو روزبه و سرهنگ چلیپا برای انجام عملیات ضدکودتائی به داخل ایل قشقائی می‌روند؟ کیانوری با این روحیه ضد امریکائی که از خود تصویر می‌کند، چرا حاضر شد با عوامل امریکا حرکات مشترکی را انجام دهد؟ اینها همه مربوط به تفکر یک بام و دو هوایی خاص کیانوری می‌شود که کمتر کسی قادر است چنین تفکری را سازمان دهد و به سامان رساند. مثلاً وقتی کیانوری می‌گوید «گردانندگان درجه اول حزب دموکرات قوام معمولاً وابستگان به امریکا بودند» ناخواسته مظفر فیروز را که از گردانندگان بالاتر از درجه اول حزب دموکرات بود، زیر سؤال می‌برد. ما تا حال فکر می‌کردیم (طبق شیوه قضاوت کیانوری) مظفر فیروز به علت همکاری با سیدضیائنها انگلیسی، و یادرکنار فرقه دموکرات آذربایجان در مبارزات سال ۱۳۲۵ فقط روسی می‌باشد. کیانوری با جمله‌ای که از او نقل کردیم ثابت کرد که فیروز امریکائی هم بوده است. وقتی اظهار نظرها از عمق اعتقاد برنخاسته باشند، دوگونه و چندگونه ابراز می‌شوند و در نتیجه بهترین دوستان لو می‌روند. به عقیده کیانوری، بقائی با تشکیل حزب دموکرات قوام در کرمان، چهره امریکائی که داشت بیشتر نمایان شد. در این صورت باید پرسید آنها که با کل حزب دموکرات قوام ائتلاف کردند زیر چه چهره‌ای پنهان شدند؟ حزب توده به خوبی آگاه بود که آن ائتلاف و حمایت از قوام چه بر سر وجهه و اعتبار اجتماعی آن حزب (که در سال ۱۳۲۵ هنوز از آنها به کلی تهی نشده بود) وارد می‌آورد. بعضی از رهبران و بسیاری از کادرها نسبت به فضاحت همکاری با قوام به درستی آگاهی داشتند و قوام را

۱- در دیداری که با آقای دکتر گازیوروسکی - تهران، تابستان ۱۳۷۲ - دسمنم قرار شد این اسناد را برای نگارنده بفرستد.

می شناختند. اما افسوس که در رهگذر مصالحه سیاسی و علی رغم میل باطنی معدودی رهبران آگاه، تن به این سازش خفت بار دادند.

۱۹۵- آیا وابستگی رزم آرا به انگلیس، دلیل وابستگی بقائی به امریکاست؟!

کیانوری به علت همان چندگانگی در قضاوت اشخاص، فراموش می کند که قبلاً در مورد سپهبد رزم آرا چه داوری دگرگونه ای ارائه داده است. او قبلاً تمام صفات حمیده را برای رزم آرا برشمرده بود که مفصلاً مورد بحث قرار گرفت. اما در صفحه ۲۲۸ ناگهان می گوید «رزم آرا... وابستگی اش به انگلیسی ها زبانزد همه بود».

در اینجا استثنائاً از رزم آرا یک وابسته می سازد تا بتواند غلظت استدلال بعدی خود را درباره بقائی بیشتر نماید. کیانوری می گوید رزم آرا انگلیسی بود، و چون دکتر بقائی با یک وابسته انگلیسی به شدت مخالفت می کرد، بنابراین در امریکائی بودن او هیچ شکی باقی نمی ماند! عین جمله او چنین است «در آن دوران، رزم آرا که وابستگی اش به انگلیسی ها زبانزد همه بود، به علت مخالفت فوق العاده شدید بقائی با او، نقش امریکائی بقائی روشن بود و این نقش در جریان ۳۰ تیر ۱۳۳۱ بطور قطع مسلم شد!» کیانوری نا آگاهانه نقشی را از بقائی ترسیم می کند که منتفی ساختن آن برایش خیلی مشکل می شود. در اینکه نقش بقائی بعد از ۳۰ تیر مسلم گردید تردیدی وجود ندارد. اما این نقش می توانست هم امریکائی باشد و هم انگلیسی و حتی روسی. اگر در ۳۰ تیر بقائی نقش موافق دربار و امریکا را داشته و در واقع به نفع قوام نقش مخالف قیام را بازی می کرده، شوروی هم بامنع حزب توده از شرکت فعالانه در ۳۰ تیر، نقش مخالف قیام را داشته و از این نظر با نقش بقائی همسوئی نشان داده است. برگردیم به بحث اصلی:

گفتیم که به عقیده کیانوری، از درافتادن شدید بقائی با یک وابسته انگلیس فهمیده می شود که «نقش امریکائی او روشن بود» چرا و چطور این نقش را ملکی تشخیص نداد و یا نخواست به درستی درک کند؟ و نیز گفتیم کیانوری نقشی از بقائی را ترسیم می کند که منتفی ساختن آن برایش بی نهایت مشکل است. به زبان ساده، عبارت کیانوری این مفهوم را دارد که هرکس شدیداً با انگلیس درافتاد امریکائی بود. به این

ترتیب مکی و حائری زاده هم که با رزم آرا شدیداً درافتادند باید فرض کرد حتی قبل از ۱۳۲۸ آمریکائی بودند. و همچنین «شهید دکتر حسین فاطمی» که کیانوری او را از تمام گناهان مبرا دانسته نیز نقش وابستگی به امریکا را داشته است. حتی دکتر مصدق هم که بزرگترین ضربه‌ها را بر پیکر استعمار انگلیس وارد کرده، وابسته به امریکای استعماری بوده و در آن موقعیت کلیه وطن دوستان ایرانی که انگلستان را بزرگترین خصم روزگار می‌دانستند، همه و همه وابسته به امریکا بودند!

موضوع، چیز دیگری است: آن هنگام، امثال دکتر فاطمی و دکتر بقائی با تمام وجود و به صرف اندیشه بیگانه‌ستیزی، یک مبارزه تمام عیار میهنی را علیه شر پیر بریتانیای کبیر سازمان دادند و جانانه به مصاف حریف شتافتند و فارغ از هرگونه فکر وابستگی، انگیزه آنان صرفاً ملی و مردمی بود. آنها در این انگیزه با اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران و شاید با تمام کشورهای تحت استعمار، مشترکات ملموسی داشتند. حق هم همین بود و تاریخ راستین ملت‌ها از همین مبارزات که صورت بیرونی عشق به مردم است شکل می‌گیرد. جان کلام اینجاست که رهبری حزب توده به تبع شوروی که می‌خواست و می‌بایست دشمن تراز اول امریکا باشد، لامحاله در راه سازش با انگلستان قرار گرفت. مفهوم مخالف استدلال کیانوری نیز به فهم این مطلب ساده کمک می‌کند.

ببینیم اصولاً چرا کیانوری چهره دکتر بقائی را خراب‌تر از آنچه که بود تصویر می‌کند و در دشمنی با او به اغراق‌گویی افراطی می‌رسد؟ به گمان ما چند دلیل می‌تواند علت کینه‌جویی بی‌حد و حصر او را نشان بدهد: یکی اینکه زمانی بقائی از سرسخت‌ترین دشمنان حزب توده بود. عداوت و بغض بقائی تا آنجا شدید بود که (متأسفانه) به راستی حاضر نبود سر به تن رهبران حزب توده و کادرهای فوقانی آن باشد؛ همان‌گونه که در مورد سرلشکر محمود افشار طوس حاضر نبود. در هر حال خصومت بقائی (در مقاطع خاص و معین) نسبت به حزب توده مسلم است. اما نباید این خصومت را الزاماً در پایه نزدیکی او با امریکائی‌ها دانست. چه، امریکا به وقت مقتضی نهایت استفاده را از وجود حزب توده به عمل می‌آورد و به قول گازیوروسکی تا عمق کمیته مرکزی نفوذ کرده بود. دیگر اینکه بقائی زمانی عضو حزب توده

بود و بعدها به حزب دموکرات قوام پیوست. می‌گویند دکتر بقائی عضو مخفی حزب توده بود و ورودش به حزب دموکرات قوام حسب توصیه حزب توده صورت گرفته است.^۱

سوم اینکه او بقائی را خراب اندر خراب می‌کند تا بتواند خلیل ملکی را به اتهام حدود یک سال و نیم همکاری صادقانه با او ضایع کند. عمده لجن مالی بقائی برای خراب کردن چهره آنهاست که روزی با بقائی در یک صف فرار داشتند. بدین وسیله کیانوری جبهه ملی و دکتر مصدق را نیز به زیر می‌کشد.

۱۹۶- تقدّم در تجلیل از امریکا

کیانوری هر جریان و هر کسی که از ترس دشمنی انگلیس و شوروی به امریکا نظر مساعدی می‌افکند، مطلقاً فاسد می‌داند و عامل کشور اخیر می‌نامد. این حالت، به مظلومیت ملت ایران برمی‌گردد. زمانی که کشور مابین دو قدرت استعماری شمال و جنوب منگنه می‌شود، برای نجات خود دست توسل به سوی آلمان (رایش دوم) دراز می‌کند. حتی روحانی هوشمندی مانند سیدحسن مدرس یکی از رهبران بزرگ ماجرای معروف مهاجرت به کرمانشاه در جنگ بین‌الملل اول بود که از طرف دولت آلمان حمایت و تغذیه می‌شد. وقتی مظلوم و ضعیف باشی و دشمن قدار و چموش باشد، تعقل آنی حکم می‌کند به دامان آنهاست بیابری که در این مملکت سابقه نفوذ مستعمراتی ندارند یا کمتر دارند.

کیانوری در توجیحات اقدام به جاسوسی برای شوروی می‌گوید چون هواپیماهای اف ۱۴ مردم شهرهای ما را می‌زدند، پس برای خنثی کردن عملیات این هواپیماها باید اسرار تکنیکی آنها را می‌دزدیدند و در اختیار شوروی‌ها می‌گذاشتند! این توجیه بسیار سطحی و ساده‌لوحانه است. زیرا علاوه بر زشتی و جرم این حرکت و پوچ بودن سایر دلائل توجیهی کیانوری، اولین دلیل مسخره بودن این اظهارات چنین است

۱- خلیل ملکی، نیروی سوم در مقابل دو پایگاه اجتماعی امپریالیسم، تهران ۱۳۳۱، ص ۴۷.

که شهرهای ایران اکثراً وسیله هواپیمای روسی میگ و ایلوشین (یا هرچه) بمباران می شد نه اف ۱۴ امریکائی. نوعاً منطق کیانوری در خاطرات خود، از این قبیل است. او به سیاق همین استدلال‌های بچگانه دکتر بقائی و دکتر فاطمی رازیر غلتک می‌گذارد. چرا که آنها زمانی برای ملایم و بی‌اثر کردن سموم شوروی و انگلیس خیال داشتند از پادزهر امریکا استفاده کنند. کیانوری در نظر دارد این اتهام را به استناد یکی دو مقاله‌ای که در شاهد و باختر امروز منتشر کردند به آنها بچسباند. اگر در هر زمان و هر موقعیت تعریف از واقعات امریکا مذموم است، خود کیانوری هم به این کار دست زده است. او چون راستی و درستی ندارد، فراموش می‌کند که خود از امریکا چه تجلیلی کرده است. توجه داشته باشیم که بقائی و فاطمی در سال ۲۹ - ۱۳۲۸ آن مقالات را نوشتند. اما کیانوری نسبت به آنها فضل ماسبق دارد و شش سال قبل از آنها با روی خوش به استقبال امریکا رفته است. او در عیب‌جویی از مصدق و فاطمی می‌نویسد «دکتر فاطمی مقالات مفصلی درباره امریکا نوشت و با شیفتگی آن را کشوری می‌دانست که برای آزادی بشریت قد برافراشته است. دکتر مصدق در دوران اولیه واقعاً تصور می‌کرد امریکا می‌خواهد به آزادی ایران از یوغ انگلیسی‌ها که نفت جنوب ایران مهمترین پایگاهشان بود کمک کند»^۱ بابک امیرخسروی به اظهارات کیانوری جواب می‌دهد:

اگر این جرم است، کیانوری به روی خود نمی‌آورد که قبلاً در روزنامه بشر برای دانشجویان مقاله بالابلندی در ستایش امریکا و مزایای حضور آنان در ایران نوشته است.^۲

تازه به قول امیرخسروی این حرف‌ها فی‌نفسه نه برای او و نه برای هیچ کس دیگری جرم است «زیرا این از ویژگی‌های بسیاری از ملتون در ایران و کشورهای دیگر است که معمولاً برای مقابله با استعمار مسلط، دست دوستی به سوی دولت‌هایی دراز می‌کنند که با کشورشان سابقه استعماری نداشته‌اند» و کیانوری به درجه‌ای از بی‌مسئولیتی سقوط کرده که حتی شاگردان کالج امریکائی را آلات و ابزار دست

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۲۱۲.

۲ و ۳ - اطلاعات ضمیمه «نقد بر خاطرات آقای کیانوری» مورخ ۴ مرداد ۱۳۷۲.

سازمان‌های اطلاعاتی امریکا می‌دانند! بقائنی زمانی عضو حزب توده بود، و هنگامی که از عضویت آن کنار کشید، آنقدر نسبت به بی‌گناهی حزب توده اعتقاد داشت که رو در روی شاه، وکالت توده‌ای‌های متهم به شرکت در حادثه ۱۵ بهمن - و از جمله همین کیانوری - را مجاناً و با طیب خاطر پذیرفت.

فصل ششم

کتاب تاریخچه جبهه ملی و پیروان و مخالفان

مدخل

یکی از اسنادی که کیانوری به عنوان معتبرترین سند علیه مخالفین خود بدان استناد کرده، کتاب تاریخچه واقعی جبهه ملی است. درباره کتابی که احمد ملکی مدیر روزنامه ستاره و عضو مؤسس جبهه ملی راجع به تاریخچه آن جبهه نوشته، قبلاً توضیح مختصری دادیم. کیانوری ضمن نقل چند صفحه از آن، مجدداً به استناد مندرجات این کتاب عده‌ای از رهبران جبهه ملی را به زیر سؤال برده، آنان را وابسته به امریکا و موجودیتشان را پیوسته به کمک‌های مالی سفارت امریکا در تهران دانسته است. اما نه مطالب این کتاب صددرصد درست است، نه برداشت‌های کیانوری از آن.

۱۹۷- تردید در سندیت کتاب

هشت سال و نیم قبل از انتشار خاطرات کیانوری، انور خامه‌ای در ترکیب و ارزش اخلاقی عناصر مؤسس جبهه ملی نوشت «عباس خلیلی، عمید نوری و احمد ملکی آدم‌هایی بودند حقه‌باز و دغل اهل همه‌گونه سوء استفاده که برای منافع مادی و

ترضیه حوائج خود حاضر بودند به هر فسادى تن در دهند»^۱ مطالبی که کیانوری از تاریخچه جبهه ملی نقل کرده، احمد ملکی در ابتدای حکومت کودتا و برای رضایت خاطر سپهبد زاهدی نوشته و نظرش جز سوء استفاده، دریافت پول و رسیدن به مقام نبوده است؛ کما در جبهه ملی هم با همین مقاصد وارد شد. بنابراین با توجه به شخصیت پست و فاسد و دودوزه باز احمد ملکی نمی توان به تمام نوشته های او اعتماد چندانی کرد و بعید نیست نوشته های او ناشی از اغراضی خصوصی هم بوده باشد. برای اینکه به ماهیت اخلاقی احمد ملکی پی ببریم، شرح حال او را از زبان خامه ای می شنویم. خامه ای پس از معرفی و ذکر سوابق ننگین عباس خلیلی و ابوالحسن عمیدی نوری می نویسد:

و اما احمد ملکی نیز سوابق بهتری نداشت. وی در اواخر سلطنت رضاشاه روزنامه بی اهمیتی به نام ستاره را منتشر کرد. این قبیل روزنامه ها در آن زمان با پول و حمایت شهربانی انتشار می یافتند و وظیفه آنها تملق و چاپلوسی از شاه و دربار و وزرای او بود. چون کسی این روزنامه ها را نمی خرید، فقط ۲۰۰ یا ۳۰۰ نسخه چاپ می کردند و ... با خواهش و تمنا پول آبونمان را ... می گرفتند. درآمد اصلی این روزنامه ها از محل آگهی های دولتی بود که با نظر شهربانی توزیع می شد. بنابراین هر روزنامه ای که بیشتر مورد اعتماد شهربانی بود آگهی بیشتری می گرفت و درآمد بیشتری داشت ... خود احمد ملکی در جایی از کتابش تلویحاً به ارتباط شهربانی اعتراف می کند و می نویسد: «هنگامی که دکتر حسین فاطمی در تهران و در دفتر روزنامه ستاره کار می کرد نحت نظر و تعقیب شهربانی وقت قرار گرفت و اگر توضیحات و اقدامات این جانب نبود شاید در بند افتاده و زندانی می شد»^۲ البته ملکی دلش برای فاطمی نسوخته بود و اگر پیش شهربانی «اقداماتی» می کرد و او را از «بند و زندان» نجات می داد برای این

۱- از اشعاب تا کودتا، ص ۱۹۶.

۲- تاریخچه واقعی جبهه ملی، ص ۷۸.

بود که فاطمی که در آن هنگام جوانی بیست و چند ساله بود و در ازای ماهی بیست تومان همه کارهای روزنامه را انجام می داد، هم مدیر داخلی بود، هم خبرنگار، هم مقاله نویس، هم سرایدار!!^۱ و بدیهی است که اگر زندانی می شد کاسه و کوزه ستاره به هم می ریخت. ... پس از شهریور ۱۳۲۰ که روزنامه ها اسم و رسمی پیدا کردند کار احمد ملکی رونق گرفت و از نخستین کسانی بود که به ولی نعمت های پیشین خود یعنی رضاشاه و مختاری دشنام و ناسزاهای فراوان داد و با حکومت های استعمارزده وقت به بند و بست پرداخت. اگر دوره روزنامه ستاره را در سال های پس از شهریور ورق بزنید خواهید دید که هریک از نخست وزیران وقت، هنگام روی کار آمدن مورد مدح و ثنای بی پایان احمد ملکی قرار گرفته و از بوذرجمهر و امیرکبیر بالاتر و برتر معرفی شده و هنگام برکنار شدن مورد ضمّ اذمّ؟! و قلع بی حد و حصر واقع و از شمر و یزید و حرمله جانی تر و فاسدتر شناخته شده است! و البته با هر کدام از این تعریف ها و دشنام ها جیب های مدیر محترم ستاره پر می شد... بدین ترتیب احمد ملکی به ترتیب طرفدار و مخالف (بر حسب اقتضای زمان) فروغی، سهیلی، قوام السلطنه، بیات، صدرا لاشراف و حکیمی بوده است. روزگاری روزنامه ستاره یکی از اعضای برجسته جبهه آزادی و مدیرش دوست جان در جانی پیشه وری و ایرج اسکندری و دکتر رادمش بود اما با روی کار آمدن حکومت صدر و ارفع این رشته محبت از هم گسست و به خصومت مبدل گردید. سپس در دوران قوام السلطنه و کابینه ائتلافی از نو روابط روزنامه ستاره با حزب توده حسنه گردید ولی از آذر ۱۳۲۵ باز به تیرگی و دشمنی گرایید ...

شرکت احمد ملکی در جبهه ملی نیز برای استفاده مالی و مقامی بود و همین که دکتر مصدق حاضر نشد حوائج او را برآورد با این جبهه به

مخالفت برخاست. خود او جریان را چنین شرح می دهد: «نویسنده ساده این سطور در ملاقاتی با دکتر مصدق پس از آن همه خدمات و جانفشانی ها و اتلاف مال و جان ... در منزل ایشان هنگام شروع انتخابات دوره شانزدهم به عمل آوردم ... در پاسخ من که می خواهم از فلان نقطه نامزد انتخابات شده و فعالیت نمایم البته شما هم کمک کنید ... چنین جواب داد: «آقا جان وکیل شدن آتش و پلودادن می خواهد و بقیه تمام حرف است ... من پدرانہ نصیحت می کنم از این حرف بگذر»^۱ در جای دیگر گله می کند که در زمان حکومت دکتر مصدق «آیت الله کاشانی به او توصیه کرد که چرا به روزنامه ستاره آگهی نمی دهد تا تعطیل نشود» ولی دکتر مصدق گوش نکرد^۲ ... به هر حال همانطور که گفتیم هدف احمد ملکی و امثال او از شرکت در جبهه ملی یا وکیل و وزیر شدن بوده است و یا گرفتن کاغذ و آگهی، و چون دکتر مصدق زیر این بارها نمی رفت همه آنها یکی پس از دیگری جبهه را ترک گفتند و به صف مخالفان آن پیوستند. در هنگام کودتای ۲۸ مرداد، احمد ملکی نیز در شمار متملقان و چاپلوسان سپهد زاهدی بود و مزد خود را نیز دریافت کرد.^۳

با چنین گذشته آلوده به فساد و از این شاخ به آن شاخ پریدن مفرضانهای آیا توقع داریم آنچه احمد ملکی نوشته تماماً حقیقت محض باشد؟ پس از کودتای ۲۸ مرداد، کم و بیش شهرت داشت که این کودتا ساخته دست امریکاست. احمد ملکی برای زدودن شائبه امریکائی کودتا، جبهه ملی و دکتر مصدق را یکجا به امریکا مربوط می کند تا کودتا، امریکا، دکتر مصدق و جبهه ملی همه با هم مورد نفرت ایرانیان قرار گیرند، و کیانوری جملاتی را از این کتاب بیرون می کشد که هرچه بیشتر ادعاهای احمد ملکی را ثابت کند.

۱- همان، ص ۳۰.

۲- همان، ص ۴۵.

۳- از انشعاب تا کودتا، صص ۱۹۷ تا ۲۰۰.

جالب است که نظر قبلی کیانوری را درباره احمد ملکی و اثرش بدانیم. کیانوری ۱۲ سال قبل از نوشتن خاطراتش، نویسنده تاریخچه جبهه ملی را از «روزنامه نگاران طاغوتی مانند ملکی مدیر ستاره» معرفی کرده که جزء عمال نفوذی امریکا در جبهه ملی بوده است. از کتاب او نیز چنین یاد می‌کند «احمد ملکی مدیر روزنامه ستاره... کتابی پس از کودتای خائنانه ۲۸ مرداد به نام تاریخچه جبهه ملی نوشته و آن را به شاه خائن و زاهدی مزدور «تقدیم» داشته است»^۱

۱۹۸- واقعیت‌های تاریخی و سیاستمداری

احمد ملکی برای نشان دادن بغض خود نسبت به جبهه ملی، و در نتیجه تقرب به کودتای شاه - زاهدی، تا توانسته در تاریخچه به اصطلاح آب تو شیر کرده است. اما به هر حال کلاً هم دروغ نبوده است. متنها آب آن به قدری زیاد است که از شیر اثر چندانی باقی نمانده است. فرض کنیم نوشته احمد ملکی حاوی گره‌ای از واقعیات باشد. در این صورت باید دید اصل موضوع چه بود؟:

وقتی جنگ کره پیش آمد، مکار تیسم امریکائی حدت و شدت بیشتری یافت تا کمونیسم محدود شود و حتی المقدور سرکوب گردد. در اجرای این سیاست، امریکائیان تصور می‌کردند بهترین فرد برای جلوگیری از پیشرفت کمونیسم در ایران، رزم آراست. زیرا او برای رسیدن به قدرت، امریکا را دچار این توهم کرده بود که حزب توده را سرکوب کرده بود ولی جبهه ملی باعث رونق دوباره آن حزب شده است. به هر حال امریکا در وجود رزم آرا نکات مثبتی تشخیص داده بود که قوی‌ترین جناح هیئت حاکمه ایران را وادار به تمکین کرد و شاه علی‌رغم میل باطنی اش حکم صدارت رزم آرا را صادر نمود. حالا امریکا توقع دارد که رزم آرا جلوی حزب توده را بگیرد، از نفوذ شوروی در ایران بکاهد و انگلستان را راضی کند تا با تجدید نظر در قرارداد الحاقی آن را منصفانه‌تر بنماید. تا زمانی که رزم آرا در جهت خواسته‌های امریکا حرکت می‌کرد،

۱- بررسی مسائل گوناگون ایران در سال ۱۳۵۸، پرسش و پاسخ دوره یکساله ۱۰ - ۱، انتشارات حزب توده، چاپ دوم مرداد ۱۳۵۸، صص ۴۱۴ و ۴۱۵.